

رفع اتهام از نصیرالدین طوسی در سقوط خلافت عباسی و قتل آخرین خلیفه عباسی

سید علی اصغر مسعودی*

امداد توران**

چکیده

حمله مغولان به سرزمین‌های اسلامی، به ویژه بغداد، مرکز خلافت اسلامی، پیامدهای عظیمی به دنبال داشت که از جمله آنها سقوط بغداد و انقراض سلسله بنی عباس و قتل و ویرانی‌های گسترده در جغرافیای تهاجم آنان بود. پس از گذشت چند دهه از استقرار قوم مهاجم، ابن تیمیه، بی‌اعتنا به مستندات تاریخی، اتهاماتی را مبنی بر تبانی و همکاری با هولاکو متوجه شیعیان و نصیرالدین طوسی کرد. شاگردان ابن تیمیه این اتهامات را پیگیری کردند و در کتب اعتقادی و تراجم و تاریخی و حتی اخلاقی راه پیدا کرد. این مقاله در صدد گزارش و ردّ این اتهامات بر اساس قدیمی‌ترین اسناد و دوره‌های تاریخی بعد تا عصر حاضر، همراه با تحلیل اسناد است. سعی شده است آرای برجستگان در هر دوره، اعم از موافق و مخالف، مد نظر قرار گیرد. در ابتدا به گونه‌شناسی دیدگاه‌ها نیز التفات شده است.

کلیدواژه‌ها: مغول، هولاکو، سقوط بغداد، آخرین خلیفه عباسی، نصیرالدین طوسی.

* دانشجوی دکتری شیعه‌شناسی، دانشگاه ادیان و مذاهب قم (نویسنده مسئول)؛ ya.waliasr@yahoo.com

** استادیار شیعه‌شناسی، دانشگاه ادیان و مذاهب قم. imdatturan@gmail.com

[تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۲۵]

مقدمه

بی تردید جهان‌گشایی مغول‌ها و به‌ویژه حمله نظامی آنها به ایران و حدود عراق، در سال ۶۱۷ ه.ق. (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۳۵۹/۱۲؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۳۵۵/۸) به رهبری چنگیزخان و حضور آنها در فاصله سال‌های ۶۳۳ تا ۶۳۵ ه.ق. در پشت دروازه‌های بغداد (ابن‌العبری، ۱۹۹۲: ۲۴) و سقوط آن به عنوان مرکز خلافت اسلامی در سال ۶۵۶ ه.ق. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۳۰: ۳۶۳/۸؛ ابن‌العبری، ۱۹۹۲: ۲۳۳) نیازمند تحلیلی عمیق در ابعاد گوناگون است. از پیامدهای این حادثه عظیم، ایراد اتهامات و شبهات، پس از چند دهه علیه برخی شخصیت‌های بزرگ حاضر در متن حادثه، از جمله نصیرالدین طوسی است، که اثبات یا رد این اتهامات در تعاملات بین امت اسلامی تأثیرگذار بوده و خواهد بود.

مسلك خردگرایی نصیرالدین طوسی و ترویج علمی مانند منطق و طب و نجوم که اصطلاحاً «وارداتی» نامیده می‌شدند و در دیدگاه جامعه تسنن رسمی کفر صریح تلقی می‌شد (حائری، ۱۳۶۸: ۱۰۸) و همچنین همراهی الزامی نصیرالدین طوسی با مغولان، او را در نظر برخی از مخالفان اعتقادی، شخصیتی ضداسلام جلوه داد و از عوامل مؤثر در براندازی خلافت عباسی و حتی قتل آخرین خلیفه عباسی شناخته شد (ابن‌تیمیه، بی‌تا: ۴۴۵/۳). ابن‌تیمیه اولین شخص از نظر شهرت اعتقادی است که نوشته‌هایش در این زمینه در کتب تراجم، تاریخی و اخلاقی هم رسوخ کرده است. ادعای او در نقش داشتن مؤثر شیعیان و نصیرالدین طوسی در سقوط بغداد (همان: ۲۰/۱-۲۱ و ۴۴۵/۳) بلافاصله به واسطه افرادی مانند ابن‌قیم جوزی (ابن‌قیم، ۱۳۷۵: ۲۶۶/۲-۲۶۸) و سبکی (سبکی، بی‌تا: ۲۷۰/۸-۲۷۲) پیگیری شد و سپس گسترش یافت.

این نوشتار با استناد به چهار دوره از نگاشته‌های کتب تاریخی مربوط به موضوع بحث: ۱. مورخان حاضر در صحنه سقوط بغداد؛ ۲. نزدیک به سقوط بغداد؛ ۳. دور از سقوط بغداد؛ ۴. متأخران و معاصران، اتهام یادشده علیه نصیرالدین طوسی را مردود می‌داند. کوشیده‌ایم با لحاظ کردن دوره‌های مذکور و سیر در متون، زمان شروع این اتهام و تورم آن در منابع بعدی، شناسایی شود. به نظر نگارندگان، عرضه اسناد از نویسندگان مهم منابع دست اول و دوم با ذکر موقعیت آنان (که بیان موقعیت آنان در نوشته‌های دیگران یا مشاهده نمی‌شود یا بسیار کم‌رنگ است) و بررسی نگاشته‌های

مهم تمام دوره‌ها، با توجه به انتساب آنان به هر یک از دوره‌های یادشده، ترسیم واضح‌تری برای تحلیل مسئله رقم خواهد زد. در رتبه‌بندی منابع نیز به دلیل حضور مورخ در صحنه حادثه، یا اقتضای سن او یا زمان تدوین، تفاوت‌هایی با سایر نگاشته‌ها در دوره‌های ۱ و ۲ ملاحظه می‌شود. ممکن است گونه‌شناسی دیدگاه‌های موافقان و مخالفان در مسئله به شرح زیر نیز جدیدتر باشد:

۱. ساکتان در مسئله که منابع اولیه تاریخی و غالب منابع دوره نزدیک به حادثه را تشکیل می‌دهد.

۲. اشاره‌کنندگان به نقش نصیرالدین طوسی، مانند رشیدالدین فضل‌الله (رشیدالدین، ۱۳۶۲: ۷۰۲/۲-۷۰۵) و شرف‌الدین فضل‌الله (وصاف، ۱۳۳۸: ۲۹/۱-۳۹).

۳. متعصبان مذهبی معتقد به دخالت نصیرالدین طوسی در سقوط بغداد و تشویق به قتل آخرین خلیفه عباسی در قالب بحث‌های عقیدتی، از اواخر دهه سوم و اوایل دهه چهارم و به نظر حائری از دهه ششم پس از حادثه (حائری، ۱۳۶۸: ۱۱۵) و سپس رسوخ در کتب تراجم و تاریخ و اخلاق. ابن تیمیه در دوره نزدیک و شاگردش ابن‌قیم با مقداری فاصله و سبکی با فاصله‌ای بیشتر در این گروه قرار می‌گیرند.

۴. منابع دور از حادثه که می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد:
الف. نویسندگان قبل از میرخواند و نوه‌اش خواندمیر که تقریباً همگی با اتکای به منابع اولیه نقش نصیرالدین طوسی در مسئله را تأیید نمی‌کنند. البته به استثنای شاگردان اعتقادی و نامورخ ابن تیمیه.

ب. نویسندگان از زمان میرخواند و خواندمیر که مواضع گوناگونی دارند:
- کسانی که تعصبات مذهبی در نوشته‌هایشان موج می‌زند و قائل به دخالت نصیرالدین طوسی در ماجرا هستند. از جمله آنان عبارت‌اند از: میرخواند (میرخواند، ۱۲۶۶: ۷۲)، خواندمیر (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲۳۸/۲)، مرعشی شوشتری (مرعشی شوشتری، ۱۳۹۳: ۵۰۹/۴-۵۱۰) و خوانساری (خوانساری، ۱۳۹۲: ۳۱۵/۶). دو شخص اخیر از آن راضی و خوشحال به نظر می‌رسند.

- برخی از مستشرقان و نویسندگان ایرانی که موضعی همسو با ابن تیمیه داشته‌اند و بعضاً تعابیری زننده به نصیرالدین طوسی و شیعه نسبت داده‌اند. ادوارد براون (براون، ۱۳۶۷: ۱۴۴/۲) و شیرین بیانی (بیانی، ۱۳۷۰: ۳۰۴/۱) در این گروه قرار می‌گیرند.

- برخی از دوستداران تاریخ و فرهنگ و تمدن اسلام و ایران از دیدگاه عدالت‌خواهی ایرانیان قائل به دخالت نصیرالدین طوسی در سرنگونی نظام ظالمانه خلافت عباسی شدند، از جمله: علی‌اکبر ولایتی (ولایتی، ۱۳۹۰: ۷).

- بسیاری از معاصران با دیدگاه تحلیل تاریخی، نقش نصیرالدین طوسی را در مسئله مذکور رد می‌کنند. برخی از آنها عبارت‌اند از: عباس اقبال آشتیانی (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۱۷۹-۱۸۹)، عبدالهادی حائری (حائری، ۱۳۶۸: ۱۱۱-۱۱۴)، حسن امین (امین، ۱۳۸۲: ۱۷۹)، رسول جعفریان (جعفریان، ۱۳۶۹: ۳۶۱)، علی کورانی (کورانی، ۱۳۹۰: ۱۲۱). مقالات بعضی از این نویسندگان مانند حائری و جعفریان برگرفته از کتاب‌هایشان است. تقریباً غالب مقالات مشاهده‌شده در اینترنت که همسو با نویسندگان معاصرند، تحلیل مستقلی ندارند و از نظر علمی نیز در رتبه آنها نیستند؛ بنابراین به آنها استناد نشد.

- متأثران از دیدگاه وصاف، می‌خوانند و خواندمیر، و بهره‌مند از ادبیات آنها که تعصبات مذهبی در آنها ملاحظه نمی‌شود، مانند، جی. آ. بویل (بویل، ۱۳۶۶: ۳۲۵-۳۲۶).

- نویسندگانی که مسئله را پردازش نکرده‌اند و به سایر ابعاد آن توجه بیشتری داشته‌اند؛ مانند مدرس زنجانی (مدرس زنجانی، ۱۳۷۰: ۱۳ و ۱۴ و ۱۳۵-۱۴۰) و مدرس رضوی (مدرس رضوی، ۱۳۷۰: ۸۱-۸۲).

بررسی نگاه‌های گزارشگران حاضر در صحنه حادثه

نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ ه.ق.) به عنوان شاهد ماجرای بغداد در رساله‌ای مختصر کیفیت فتح بغداد را به تحریر درآورده که ذیل کتاب جهان‌گشای جوینی گنجانده شده است (جوینی، ۱۳۸۵: ۲۸۰/۳-۲۹۲). این کتاب علی‌رغم اختصار، حاوی تمام نکات اساسی از زمان تصمیم جنگ هولاکو با اسماعیلیان تا فتح بغداد و تحلیل عوامل درونی فروپاشی خلافت است. اگر او نقشی در حادثه داشت یا در صدد انتقام‌گیری از مخالفان اعتقادی خود بود، با توجه به اوضاع پیش‌آمده باید اندک اشاره و اظهار رضایتی از خود بروز می‌داد.

منهاج السراج (۵۸۹-۶۷۳ ه.ق.) در طبقات ناصری تألیف ۶۵۸، مدعی مشاهده مستقیم یا گزارش افراد صادق از رفتارهای مغول است. او درباره سقوط بغداد ذیل عنوان «حدیث حادثه دارالخلافة» به برخی افراد از جمله بدرالدین لؤلؤ حاکم موصل و

شدیدتر از او به ابن علقمی، حمله می‌کند و به دلگیری او از حادثه کرخ و اختلافاتش با جنایت‌کاران آن می‌پردازد. *منهاج السراج* علی‌رغم تعصب شدید مذهبی، هیچ اشاره‌ای به نصیرالدین طوسی در این ماجرا ندارد (منهاج السراج، ۱۳۶۳: ۲/۲۰۰-۱۹۳).

نویسنده مهم دیگر دوره اول ابن‌الکازرونی است که در دو دولت بنی‌عباس و مغولان حضور داشت و در ماجرای سقوط بغداد از مرگ نجات یافت. او در زمان مستعصم متولی عمارت بعضی از بناها شد. اثر ابن‌الکازرونی یکی از منابع ذهبی در *تاریخ الاسلام* درباره حادثه بغداد است (ذهبی، ۱۴۱۳: ۱/۳۹۰/۴۸). او در کتاب *مختصر التاریخ* به صورت کاملاً خلاصه به حوادث درگیری سپاه بغداد با مغول و قتل خلیفه می‌پردازد و به بی‌تدبیری او در مسائل شخصی و کشوری اشاره می‌کند که موجب فروپاشی لشکریانش شده است (ابن‌کازرونی، ۱۳۹۰: ۳۰). اما از حضور نصیرالدین طوسی در این ماجرا نه فقط اسمی نبرده، بلکه اشاره‌ای هم ندارد.

از دیگر نویسندگان دوره اول که اثرش مهم است، علاءالدین عظاملک جوینی (۶۲۳-۶۸۱ ه.ق.) است که کتاب *جهان‌گشای جوینی* را در فاصله سال‌های ۶۵۰ تا ۶۵۸ ه.ق. تألیف کرد. قبل از بیست‌سالگی در خدمت مغول بود و ده سال تمام هم در سرزمین‌های آنها دائماً در سیر و حرکت بود. در آستانه سقوط بغداد از مَقربان هلاکو بود و یک سال پس از فتح بغداد حاکم آنجا و تمام عراق و خوزستان شد (راوندی، ۱۳۸۲: مقدمه ۲۴/۱ و ۲۴۹/۳). از زمان چنگیزخان، بعضی اوضاع را مستقیماً مشاهده کرد و در متن حوادث و حکومت‌های مغول و از جمله قلع و قمع اسماعیلیه حضور داشت. او همراه هولاکو بود و از طرف او شرایط صلح و تسلیم اهل قلعه الموت را نزد رکن‌الدین خورشاه، آخرین حاکم اسماعیلیه، برد. پس او، بین پنج تا شش سال قبل از سقوط بغداد، شروع به ثبت حوادث کرده و حدود دو سال پس از فتح بغداد که خود در این زمان حاکم بغداد بود، به نوشتن آن اشتغال داشته، ولی هیچ اشاره‌ای به نقش نصیرالدین طوسی در فتح بغداد ندارد (جوینی، ۱۳۸۵: ۳/صفحات پایانی؛ راوندی، ۱۳۸۲: ۶/۱-۷ و ۲۴۹/۳).

از دیگر اشخاص حاضر در *صحنه ابن‌الْقَوَطی* (۶۴۲-۷۲۳ ه.ق.) نویسنده کتاب *الحوادث الجامعة والتجارب النافعة* تألیف ۶۵۷ ه.ق. است. او تقریباً چهارده ساله بود که در ماجرای بغداد به بردگی گرفته شد. نزد نصیرالدین طوسی به تکمیل علوم و فنون

خویش پرداخت. وقتی حکیم طوسی رصدخانه مراغه را تأسیس کرد، دستیار وی بود و سپس به بغداد رفت و کتابداری مدرسه مستنصریه به او واگذار شد. در این زمان او به مطالعه تواریخ فرصت یافت و تألیفات فراوانش آغاز شد (زرکلی، ۱۹۸۹: ۳۴۹/۳؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۴۹۲). ابن فوطی در گزارش حرکت هولاکو از همدان به سوی عراق به وقایع مهمی تصریح می‌کند، از جمله: تدبیر ابن علقمی برای جلوگیری از حوادث ناگوار و مخالفت دواتدار و دیگران (آیتی، ۱۳۷۷: ۱۸۹). وی برای حوادث سال ۶۵۶ به ضعف و بی‌تدبیری و عیاشی خلیفه تصریح می‌کند که حتی در زمان محاصره کاخ خلافت نیز دست از آن نکشید (همان: ۳۵۲). ابن فوطی در سرتاسر شرح ماجرا هیچ‌گونه اشاره‌ای مبنی بر تشویق نصیرالدین طوسی برای فتح بغداد و قتل خلیفه ندارد.

بررسی نگاشته‌های نزدیک به سقوط بغداد

ابن العبری ترجمه کتاب *تاریخ مختصر الدول*، از سریانی به عربی همراه با اضافات، به‌ویژه فصول مربوط به دو دولت اسلامی و مغول را در زمان حضور مغولان و در اواخر عمر به اتمام رسانده است (ابن العبری، ۱۹۹۲: مقدمه: ۶). به همین دلیل او در گروه دوم قرار داده شد. قزوینی و آشتیانی معتقدند او در دو فصل یادشده حرف‌های *جهان‌گشای جوینی* را ترجمه کرده است (جوینی، ۱۳۸۵: ۴۸۴/۳ و مقدمه ص ۶۶؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۴۹۲).

وی در شرح پایانی دولت نهم (ابن العبری، ۱۹۹۲: ۲۵۵) آخرین خلیفه عباسی را توصیف می‌کند و او را مردی نوش‌خوار و لذت‌جو و شیفته بازی با پرندگان و تحت سیطره اراده زنان و سست‌رأی و غافل از امور مملکت معرفی می‌کند؛ تا حدی که وقتی به او گفتند قبل از استیلای تاتار بر عراق یا با مدارا و فرمان‌برداری و کسب رضایت آنها، یا با لشکرکشی در مرزهای خراسان (یعنی صدها کیلومتر دورتر از بغداد و قبل از فتح قلاع اسماعیلیان و لشکرکشی هولاکو به قزوین و همدان) با آنها جنگ کن، در جواب می‌گفت: مرا بغداد بس است. آنها نیز وقتی دیدند همه بلاد را به آنها واگذاشته‌ام و به بغداد قناعت کرده‌ام، چیزی نخواهند گفت و این اندک را بسیار خواهند شمرد. از دیگر سو، محال است تا من در بغداد هستم، در حالی که خانه من و اقامتگاه من در اینجا است، مغولان به آن حمله کنند (همان).

او آنگاه به چگونگی نقشه نظامی هولاکو برای تصرف بغداد می‌پردازد و یادآور می‌شود طلایه‌داران مغول در این حرکت یکی از امیران خلیفه به نام ایبک حلبی را گرفته و نزد هولاکو بردند. این شخص در مقابل امان، با هولاکو همکاری کامل کرد و حتی پیشاپیش سپاه او به حرکت درآمد. او نامه‌ای به دوستان خود نوشت و قدرت عظیم هولاکو و ناممکن بودن مقابله با او را یادآور شد و صلاح را تسلیم شدن و امان‌خواستن از هولاکو دانست. اما دوستان او در پاسخ به این تخیل اکتفا کردند که حکومت و پادشاهی خاندان بنی‌عباس از طرف خدا است و امکان انقراض آن وجود ندارد. وقتی جواب نامه به اطلاع هولاکو رسید، خندید و آن را دلیل بر حماقت آنها دانست (همان: ۲۷۰). العبری در این گزارش از شخصیت‌های مؤثر اسم برده و خود نیز ابتدا، از اوضاع دربار خلیفه تحلیل مختصری عرضه کرده است، اما کوچک‌ترین اشاره‌ای به نقش نصیرالدین طوسی در این ماجرا ندارد.

رشیدالدین فضل‌الله (۶۴۵-۷۱۸ ه.ق.) صاحب کتاب *جامع التواریخ* تألیف حدود سال ۶۸۰ (حائری، ۱۳۳۸: ۱۱۱)، تألیف آن را سال ۷۱۰ می‌داند) از دیگر نویسندگان دوره نزدیک به حادثه است. نگارندگان، این نوشته او را نیز در گروه دوم از تاریخ‌نگاران در مسئله مذکور قرار داده‌اند. زیرا او در زمان سقوط بغداد یازده سال بیشتر نداشت و شواهدی هم وجود ندارد که او در درگیری‌های آن حضور داشته باشد. برخی از متخصصان او را از ارکان اربعه تاریخ مغول می‌دانند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: متن/۴۹۱). رشیدالدین درباره فتح بغداد به دست هولاکو در مقایسه با دیگران به جزئیات بیشتری اشاره دارد (رشیدالدین، ۱۳۳۲: ۶۹۹/۲-۷۱۴). او در این ماجرا از حسام‌الدین منجم یاد می‌کند که از طرف «منکوقان»، حاکم مطلق مغولان، مأموریت داشت همراه هولاکو باشد تا احکام نجومی را بیان کند. ولی او آن قدر دیدگاه‌های نامعقولی اظهار کرد که حساسیت هولاکو و فرماندهان را برانگیخت و احضار نصیرالدین طوسی را برای اظهارنظر در پی داشت. نظر حسام‌الدین آن بود که:

اگر پادشاه سخن نشنود و آنجا برود، شش فساد ظاهر گردد: اول آنکه همه اسپان بمیرند و لشکریان بیمار شوند. دوم آنکه آفتاب برنیاید. سوم آنکه باران نیارد. چهارم باد صرصر برخیزد و جهان بر زلزله خراب شود. پنجم نبات از زمین نروید. ششم آنکه پادشاه بزرگ در آن سال وفات کند. هولاکو خان از وی

بر آن سخن حجت طلبید، بیچاره مچلکا^۱ باز داد و بخشیان و امراء گفتند رفتن به بغداد عین مصلحت است (همان: ۷۰۶/۲-۷۰۷).

از عبارت رشیدالدین کاملاً واضح است که هولاکو از سخن حسام‌الدین قانع نشد و به او اعتماد نکرد؛ به‌ویژه آنکه او قبلاً از طرف «منکوقاآن» مأموریت فتح ایران و عراق را دریافت کرده بود (همان: ۶۸۶/۲-۶۸۷؛ میرخواند، ۱۲۶۶: ۷۰/۵؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۱۷۴) و به قول رشیدالدین، نصیرالدین طوسی نیز گمان کرد هولاکو در صدد امتحان او است (رشیدالدین، ۱۳۶۲: ۶۸۶/۲-۶۸۷). لذا احتمال دارد پیش‌گویی‌های نامعقول حسام‌الدین، هولاکو را به او ظنین، و عزم او را برای فتح بغداد راسخ‌تر کرده باشد. از طرف دیگر، امیران هولاکو نیز نظر حسام‌الدین را رد، و برخلاف وی رفتن به بغداد را توصیه کردند (همان).

طبیعی است که در این اوضاع حتی تأیید نصیرالدین طوسی بر نظر حسام‌الدین نیز نمی‌توانست ماشین جنگی مغول را از حرکت بازدارد و شاید منجر به قتل او می‌شد. از این‌رو نصیرالدین طوسی چاره‌ای نداشت مگر بیان حقیقت احکام نجومی. به نظر می‌رسد رشیدالدین اشاره‌ای به بی‌پایه‌بودن نظر حسام‌الدین دارد، زیرا گفته است بیچاره در مقابل دیدگاه‌های خود فقط تضمین حرفی داد، یعنی استدلال نداشت. هولاکو پس از محاصره و سقوط عملی بغداد نیز یک بار نصیرالدین طوسی را به عنوان سفیر نزد خلیفه فرستاد (همان: ۷۱۱/۲). رشیدالدین نخستین مورخی است که در پاسخ نصیرالدین طوسی به هولاکو در قبال دیدگاه‌های حسام‌الدین منجم، جمله‌ای را در کتاب خود ذکر می‌کند که از آن استشمام می‌شود هجوم هولاکو به بغداد با نصیرالدین پیوند دارد. زیرا نصیرالدین طوسی گفت: «از این احوال هیچ یک حادث نشود. فرمود پس چه باشد؟ گفت آن که به جای خلیفه هولاکو خان بود» (همان: ۷۰۶/۲-۷۰۷).

اما با توجه به مأموریت هولاکو و جایگاه حسام‌الدین نزد او و بی‌اعتنایی به دیدگاه‌هایش و نظر قاطع سرداران مغول مبنی بر حمله، و موقعیت‌سنجی نصیرالدین طوسی در اینکه هولاکو در صدد امتحان او است، مذاکره‌اش با هولاکو «هیچ‌گاه نمی‌تواند دلیلی بر تحریک هولاکو در حمله به بغداد باشد» (جعفریان، ۱۳۶۹: ۳۶۵). به هر حال، احتمالاً همین جملات رشیدالدین، علی‌رغم دوپهلوی‌بودن، با اضافه‌شدن جملاتی به

آن زمینه تمسک دیگران از جمله ابن تیمیه را در دخالت نصیرالدین طوسی در مسئله فراهم کرده است. اگر تألیف جامع التواریخ را سال ۶۸۰ ه.ق. بدانیم، اعتقاد به پیوند نصیرالدین طوسی با یورش مغولان از اواخر دهه سوم و اوایل دهه چهارم پس از حادثه است. اما اگر بنا بر قول حائری تألیف آن را در سال ۷۱۰ بدانیم (حائری، ۱۳۳۸: ۱۱۱) این پیوند به دهه ششم پس از حادثه برمی گردد.

ابن طقطقی (۶۶۰-۷۰۹ ه.ق.) مؤلف الفخری تألیف سال ۷۰۱ نیز به زمان حادثه بسیار نزدیک و «یکی از مورخین نقاد است» (جعفریان، ۱۳۳۹: ۳۵۹). او از برخی اشخاص حاضر در حادثه نیز نقل دارد (ابن طباطبا، ۱۳۶۰: ۴۵۳). در زمینه‌های اجتماعی و کشورداری مستعصم بالله را مذمت، ولی در جنبه‌های فردی، مدح و ذم می‌کند و تصریح کرده است که هرچند به او گزارش می‌شد که از طرف هولاکو در معرض تهدید و سقوط قرار گرفته است، روزگارش را با بی‌التفاتی می‌گذراند و تلاش‌های ابن‌علقمی نیز برای بیداری او به جایی نرسید (همان: ۴۴۹). او در سرتاسر ماجرای سقوط بغداد نامی از نصیرالدین طوسی نمی‌برد، جز زمانی که هولاکو به سمت بغداد حرکت کرد و وزیر نزد او رفته بود، نصیرالدین طوسی او را معرفی کرد (همان: ۴۵۳).

ابن طقطقی در ماجرای دیگری تلویحاً به حضور نصیرالدین طوسی اشاره کرده که در پاسخ هولاکو، پیش‌گویی خرافی عده‌ای را رد، و حق مطلب را گوشزد کرد. او زمان این پرسش و پاسخ را در آستانه تصمیم‌گیری هولاکو برای قتل خلیفه ذکر می‌کند (همان: ۱۸۹-۱۹۰). ظاهراً گزارش رشیدالدین دقیق‌تر است که زمان پرسش هولاکو از خرافاتی را که حسام‌الدین منجم مطرح کرده بود، در آستانه حرکت او از همدان به سوی بغداد نوشته است، نه پس از فتح و تصمیم برای قتل خلیفه.

از دیگر افراد به دوره‌های نزدیک، ولی نامورخ، ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸ ه.ق.) است. او اولین کسی است که چند دهه پس از حادثه در قالب رد معتقدات شیعه و جنگ کلامی با علامه حلی، نسبت‌های اعتقادی و رفتاری محیرالعقولی به نصیرالدین طوسی روا داشته و راه افراط و بی‌انصافی را برای امثال ابن‌قیم (ابن‌قیم، ۱۳۵۷: ۲۶۶/۲-۲۶۸) و سبکی (سبکی، بی‌تا: ۲۷۰/۸-۲۷۲) و ابن‌عماد (ابن‌عماد عکری، ۱۴۰۶: ۵۹۲/۲) باز کرده است. ابن تیمیه برای پست و بی‌دین جلوه‌دادن شیعه هر گمان بی‌اساسی را سند قرار داده و در همین فضا اولین کسی است که به‌صراحت اعلام می‌کند نصیرالدین طوسی برای قتل خلیفه و

کشتار اهل علم و دین به هولاکو مشورت داده است. ترجمه بخشی از قضاوت‌های او در *منهاج السنه* درباره شیعه و نصیرالدین طوسی ارزش قلم او را برای آگاهان روشن می‌کند. او که *منهاج* خود را در رد *منهاج الکرامه* علامه حلی نگاشته است، برای اثبات کفر علامه، با مطرح کردن بحثی عقلی و فلسفی از قول نصیرالدین طوسی، تحت عنوان «ان الله موجب بالذات» می‌گوید:

بنابراین خدا مختار نیست، که لازمه آن کفر است و حلی، نصیرالدین را شیخ اعظم خود می‌داند و به قولش احتجاج می‌کند، در حالی که او قائل به موجب بالذات بودن خدا و آن‌طور که در کتاب *شرح اشارات* ذکر کرده است، معتقد به قدیم‌بودن عالم است. پس لازمه استناد حلی که به کلام استادش احتجاج کرده است، این است که استادش کافر باشد و قول کافر در دین مسلمانان پذیرفته نمی‌شود. ثانیاً بین خاص و عام شهرت یافته که این شخص وزیر ملاحظه باطنیه اسماعیلیه در الموت بود و زمانی که ترک‌های مشرک به سرزمین‌های مسلمانان آمدند و وارد دارالخلافه بغداد شدند، این منجم مشاور هولاکو پادشاه مشرک‌های ترک بوده و برای قتل خلیفه و کشتار اهل علم و دین، و بقای صنعتگران و تاجرانی که برایش نفع دنیایی داشتند، مشورت داد. او بر موقوفات مسلمانان مسلط شد و ماشاءالله از آن به علمای مشرکان و بزرگان‌شان، از کاهنان و ساحران و امثال آنها می‌بخشید. و زمانی که با الگوبرداری از مشرکان صابئه رصدخانه مراغه را ساخت، کمترین بهره (از نظر حقوق ماهیانه) را به نزدیک‌ترین افراد به دین، و بیشترین آن را به کسانی که از دین دور بودند مانند صابئه مشرک و معطله و بقیه مشرکان که اگرچه از راه نجوم و طبابت و امثال آن ارتزاق می‌کردند، اختصاص داد. و مشهور است که او و پیروانش واجبات و محرّمات اسلام را بیهوده و نادرست می‌دانستند. به واجبات مانند نماز اهمیتی نداده و از آن محافظت نمی‌کردند. و از حرام‌های الهی مانند فواحش و شراب‌خواری و بقیه منکرات دوری نمی‌کردند. حتی ذکر شده که آنها در ماه رمضان، نماز را ضایع می‌کردند و مرتکب فواحش و آشامیدن شراب می‌شدند؛ کارهایی که اهل خبره از آن آگاهی دارند. نیرو و ظهور و بروزی جز همراهی با مشرکان نداشتند. اینها کسانی‌اند که دینشان بدتر از یهود و نصارا است و از

رفع اتهام از نصیرالدین طوسی در سقوط خلافت عباسی و قتل آخرین خلیفه عباسی / ۸۵

این‌رو هر گاه در زمان مغول و دیگران، اسلام قوی شد، به دلیل شدت دشمنی آنها با اسلام و اهلش، کارشان رو به ضعف رفت ... و بالجمله کار این طوسی و پیروانش نزد مسلمانان مشهور و شناخته‌شده‌تر از این است که شناسانده و توصیف شوند ... و لکن حال رافضه (منظور شیعیان) این‌طور است: دائماً با اولیاء‌الله پرهیزکار دشمنی می‌کنند ... و با کفار و منافقین دوستی دارند ... و از عجایب این مصنف رافضی خبیث، کذاب و مفتری این است که ... تا به کسی می‌رسد که نزد مسلمانان مشهور به ستیزه‌جویی با خدا و رسولش است، سپس می‌گوید: «قال شیخنا الاعظم» و می‌گوید: «قدس الله روحه» با اینکه خودش شهادت به کفر او و امثالش داد ... به‌راستی دوستی آنها با یهود و نصارا و مشرکان و کمک‌هایشان برای جنگ با مسلمین بین عام و خاص شناخته شده است. تا جایی که گفته شد، هیچ یهودی و مسلمانی کشته نشد و هیچ نصرانی و مسلمانی کشته نشد و هیچ مشرک و مسلمانی کشته نشد، مگر اینکه رافضی همراه یهودی و نصرانی و مشرک بود (ابن تیمیه، بی‌تا: ۴۴۵/۳-۴۵۲).

فضل الله بن عبدالله شیرازی (۶۶۳-۷۲۸ ه.ق.) صاحب تاریخ وصاف الحضرة تألیف سال ۶۹۷ نیز از نویسندگان این دوره است. بنا بر اظهار برخی از محققان، این کتاب هفده سال پس از جامع التواریخ نگاشته شده و کاملاً تحت تأثیر آن است.^۲ وصاف در این کتاب در بحث «سبب استیصال بنی عباس» دو بار از نصیرالدین طوسی سخن به میان می‌آورد (وصاف، ۱۳۳۸: ۲۹/۱-۳۱). او درباره علت حبس نصیرالدین طوسی می‌نویسد چون او قصیده‌ای برای مستعصم فرستاد، با نامه‌نگاری ابن‌علقمی به ناصرالدین، حاکم قهستان، بازداشت شد. سپس به قلع و قمع اسماعیلیان و آزادی نصیرالدین طوسی و دستور به همراهی او با مغولان و عزت او نزد هولاکو تا حد مشاوره در مسائل مهم اشاره می‌کند. آنگاه مدعی نامه‌نگاری‌های ابن‌علقمی با مغولان به منظور سرنگونی خلافت و تشویق آنان برای لشکرکشی به بغداد و فروپاشاندن سپاه به منظور تسهیل کار مغولان می‌شود. در اینجا بار دیگر از نصیرالدین طوسی نام می‌برد و می‌گوید هولاکو برای تصمیم‌گیری برای حرکت به سوی بغداد نظر نجومی نصیرالدین طوسی را خواستار شد و او نیز گفت: «استخلاص آنجا بی تحمل مزید کلفتی بر دست

مواکب منصور مؤید خواهد شد و مدت امامت و خلافت بسر» (همان: ۳۰-۳۱). مشاهده می‌شود که گزارش وصاف تورم یافته و روحی متفاوت از نخستین خبر رشیدالدین دارد و در آن نوعی تشویق ملاحظه می‌شود.

نخجوانی (حدود ۶۴۵-۷۳۰ ه.ق.) در *تجارب السلف* تألیف سال ۷۱۴ یا ۷۲۴ ه.ق. با اشاره به بی‌کفایتی و بی‌تدبیری مستعصم تصریح می‌کند که شرف‌الدین اقبال شرابی او را روی کار آورد و بر همه تحمیل کرد (صاحبی نخجوانی، ۱۳۵۷: ۳۵۵). و همچنین مستعصم را به دلیل لهو و لعب و غفلت از کشورداری و مردم‌داری و داشتن ملازمان بی‌درد و چاپلوس و بی‌توجهی به هشدارهای مکرر ابن‌علقمی به تهدیدهای جدی و خطر سقوط خلافت سرزنش می‌کند (همان: ۳۵۶). نخجوانی هیچ اشاره‌ای به نقش نصیرالدین طوسی در سقوط بغداد ندارد و فقط یک بار از تقاضای ابن‌علقمی از او برای نجات جان بعضی از دانشمندان اسم برده است (همان).

ابی‌الفداء (عمادالدین اسماعیل) (۶۷۲-۷۳۲ ه.ق.) از مؤلفان این دوره در *تاریخ ابی‌الفداء (المختصر فی اخبار البشر)* معتقد به اجرای نیرنگ‌های متعدد ابن‌علقمی علیه خلیفه است و رافضی‌بودن وزیر و جنگ بین شیعه و سنی را ریشه این خیانت‌ها می‌داند (ابی‌الفداء، بی‌تا: ۱۹۴/۳). البته او اعتراف می‌کند که خلیفه ضعیف‌الرأی بود و امرای دولت به دلیل سوء‌تدبیرش بر او مسلط شدند (همان). او با این تعصب مذهبی هیچ اشاره‌ای به نقش نصیرالدین طوسی شیعه در این واقعه ندارد (همان: ۱۵۳-۱۹۵).

ذهبی (۶۷۳-۷۴۸ ه.ق.) نیز در *کتاب تاریخ الاسلام تألیف سال ۷۱۴ ه.ق.* جهت‌گیری اصلی سقوط بغداد را متوجه مؤیدالدین ابن‌علقمی، وزیر مستعصم، می‌کند و معتقد است او مترصد فرصتی بود تا انتقام حادثه کرخ را بگیرد (ذهبی، ۱۴۱۳: ۳۴/۴۸). نیز می‌گوید ابن‌علقمی سپاه را متلاشی و زمینه سقوط بغداد را فراهم کرد (همان) و از توطئه‌های ابن‌علقمی علیه خلافت اسم می‌برد که تا قبل از او در منابع اولیه دیده نمی‌شود (همان: ۳۶). او در این گزارش نامی از نصیرالدین طوسی نمی‌برد و ظاهراً اعتقاد ندارد که وی در این ماجرا دخالتی داشته باشد و گرنه از کنار آن رد نمی‌شد، زیرا او در ماجرای فتح قلاع الموت، که مرکز فرمانروایی اسماعیلیان بود، تصریح می‌کند که شمس‌الشموس با اشاره طوسی نزد هولاکو رفت، اما هولاکو او را به قتل رساند (همان: ۳۴).

رفع اتهام از نصیرالدین طوسی در سقوط خلافت عباسی و قتل آخرین خلیفه عباسی / ۸۷

حمد (الله) مستوفی (حدود ۶۸۰- بعد از ۷۴۰ ه.ق.) در تاریخ گزیده تألیف سال (۷۳۰ ه.ق.) در قسمت «مقصد»، ذیل نام هولاکو خان فقط در چند سطر به جنگ‌هایش علیه اسماعیلیان و فتح بغداد پرداخته و هیچ اشاره‌ای حتی به حضور نصیرالدین طوسی یا شخصیت‌های دیگر در دربار هولاکو نمی‌کند، اما در متن تاریخ تصریح می‌کند که ورود مغولان به ایران در سال ۶۵۳ ه.ق. که سقوط بغداد را نیز به دنبال داشت، به درخواست و التماس قاضی شمس‌الدین احمد ماکی قزوینی بوده است (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۴: ۵۸۹).

بررسی نگاشته‌های دور از حادثه

ابن‌الوردی (۶۸۹-۷۴۹ ه.ق.) در تاریخ خود دقیقاً سخنان ابوالفدا را تکرار می‌کند (ابن‌الوردی، ۱۳۸۹: ۲۷۹/۲). او هیچ اشاره‌ای به نقش نصیرالدین طوسی در ماجرای بغداد ندارد (همان: ۲۸۱).

ابن‌شاکر (۶۸۶-۷۶۴ ه.ق.) در *فوات الوفیات* نصیرالدین طوسی را رأس علم و حافظ کتب علمی و تشکیل‌دهنده کتاب‌خانه‌ای عظیم با گردآوری چهارصد هزار جلد، و دارای سجایای اخلاقی و مراقب و محافظ دانشمندان معرفی می‌کند و هیچ نکته ناشایستی درباره او نمی‌گوید. و قول شمس‌الدین بن المؤید العرضی را درباره نصیرالدین طوسی نقل می‌کند که گفته است: «و کان للمسلمین به نفع...» (ابن‌شاکر الکتبی، ۱۹۵۱: ۳۰۷/۲-۳۱۰).

ابن‌قیم (۶۹۱-۷۵۱ ه.ق.) که هم‌عصر ابن‌الوردی و ابن‌شاکر است، برخلاف آن دو و با تأثر شدید از استادش ابن‌تیمیه، در کتاب *اخلاق‌ی اغاثة الأئمة* خود، با رد افکار فلاسفه بحث را به نصیرالدین طوسی می‌رساند و با لحنی تندتر از استاد خود سخنان او را تکرار می‌کند و می‌گوید:

و وقتی نوبت به یاور شرک و کفر، وزیر ملاحده، نصیر طوسی ملحد، وزیر هولاکو رسید (با انتقام از) پیروان رسول و اهل دینش قلب خود را خنک کرد. آنها را به شمشیر عرضه کرد تا قلب خود و دوستان ملحدش را خنک کند. بنابراین، خلیفه و قضات و فقها و محدثان را کشت و فلاسفه و منجمان و رمال‌ها و ساحران را حفظ کرد ... و مداری در اختیار ملحدان قرار داد و قصد داشت *اشارات* امام ملحدان، ابن‌سینا را جایگزین قرآن قرار دهد، ولی قدرت

این کار را نیافت، و گفت / اشارات قرآن خواص است و آن (یعنی خود قرآن) قرآن عوام. و قصد داشت نماز را تغییر دهد و آن را به دو نماز تبدیل کند. سرانجام نیز جادوگری آموخت. و جادوگر شد و بت می پرستید (ابن قسیم، ۱۳۵۷: ۲۶۳۲-۲۶۷).

شایان ذکر است که ابن عماد حنبلی (متوفای ۱۰۸۹ ه.ق.) بدون هیچ گونه اظهار نظری عین عبارات ابن قسیم را درباره نصیرالدین طوسی نقل کرده است (ابن العماد، ۱۴۰۶: ۵۹۲/۲). آیا این گونه نسبت های عجیب از استاد و شاگردهای ربطی به تاریخ دارد یا فقط ناشی از کینه مذهبی است که سزاوار نیست آن را عمومیت بخشید و به اهل سنت نسبت داد؟ شاهد آن نیز احترام بسیاری از بزرگان اهل سنت به نصیرالدین طوسی و همکاری دانشمندان فراوانی از آنان با او است.

صفدی (۶۹۶-۷۶۴ ه.ق.) در کتاب الوافی بالوفیات که مکمل کتاب وفیات الاعیان ابن خلکان است، علی رغم گزارش نسبتاً طولانی درباره نصیرالدین طوسی هیچ اشاره ای به نقش او در فتح بغداد نکرده و محور توجهات هولاکو به وی را در مسائل نجومی می داند. البته نصیرالدین طوسی از این موقعیت حسن استفاده را کرده و سایر علوم را نیز تقویت کرده است (صفدی، ۱۴۲۰: ۱۴۷/۱-۱۵۱).

سبکی (۷۲۷-۷۷۱ ه.ق.) در طبقات الشافعیة با پیروی از ابن تیمیه و ابن قسیم از روال تراجم نگاری و تاریخ نویسی فاصله می گیرد و با دیدگاه اعتقادی خود درباره نصیرالدین طوسی به او لقب شیطان مبین می دهد و می گوید او سرسخت ترین مردم علیه مسلمانان بود. وقتی به هولاکو گفته شد خلیفه نباید کشته شود، و اگر کشته شود دنیا تاریک می شود، چون او پسر عموی رسول الله (ع) و خلیفه خدا روی زمین است، در این هنگام شیطان مبین حکیم نصیرالدین طوسی برخاست و گفت: «کشته شود ولی خونس ریخته نشود ... و گفته شد او را لگدمال کردند تا کشته شد» (سبکی، بی تا: ۲۷۰/۷). او سپس برای تعظیم خلیفه عیاش و سست اراده مطالبی می آورد که به خرافات و افسانه شبیه تر است (همان: ۲۷۲).

ابن کثیر (۷۰۱-۷۷۴ ه.ق.) از دیگر مورخان درخور توجه است. او در البدایة والنهایة هدف گیری اصلی ماجرای سقوط بغداد را متوجه ابن علقمی می کند. درباره

تقلیل نفرات سپاه حرف ذهبی را تکرار می‌کند و مدعی است وزیر تمام این کارها را برای جایگزین کردن خلیفه‌ای از فاطمیان انجام داد (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۲۰۲/۱۳). این در حالی است که او قبلاً به تدبیر وزیر برای جلوگیری از حمله هولاکو به بغداد اعتراف کرده بود (همان: ۲۰۰). همچنین، از سر تعصب مذهبی، بی‌میل نیست نصیرالدین طوسی را شریک در قتل خلیفه نشان دهد و به همین دلیل شایعات مشهور علیه وی را در کتاب خود با عنوانی ضعیف آورده است، ولی دفاعی از او نمی‌کند و طبعاً ممکن است اصل شبهه در ذهن خواننده مستقر شود (همان: ۲۰۱). اما در همین کتاب، در شرح حال نصیرالدین طوسی با توجه به فضایل او نتوانسته است انتساب مذکور را تأیید کند. به همین دلیل می‌گوید: «و من الناس من یزعم انه اشار علی هولاکو خان بقتل الخلیفة فالله اعلم. و عندی ان هذا لا یصدر من عاقل و لا فاضل» (همان: ۲۶۸). آنگاه با نقل قول از دیگران محاسن اخلاقی و علمی و خدمات اجتماعی و علمی نصیرالدین طوسی را ذکر می‌کند. به نظر می‌رسد مرادش از «من الناس» ابن تیمیه باشد، اما خودش نتوانست به کلام او اعتماد کند.

ابن‌خلدون (۷۳۲-۸۰۸ ه.ق.) نیز در تاریخ خود با بیانی آمیخته به تهافت از ماجرای مذکور سخن می‌گوید. او از طرفی تصریح می‌کند که هولاکو در سال ۵۲ (یعنی سال ۶۵۲) به سمت عراق لشکرکشی کرد و شهرهای ری، اصفهان و همدان را فتح و در سال ۵۵ نیز آهنگ فتح الموت کرد. از طرف دیگر، تمام تلاش ابن‌خلدون این است که این‌گونه جلوه دهد که با نامه‌نگاری ابن‌علقمی بود که هولاکو پس از فتح همدان به سوی بغداد حرکت کرد. شاید او تعمداً اعتراف نمی‌کند که هولاکو برای فتح قلاع اسماعیلیان در الموت از خلیفه درخواست نیرو کرده بود و پس از رسیدن به همدان نیز خلیفه را به دلیل اهمال‌کاری در فرستادن نیرو سرزنش کرده است (ابن‌العبری، ۱۹۹۲: ۳۷۱). هولاکو از خلیفه خواسته بود برخی شخصیت‌های حکومتی را به همدان بفرستد و خلیفه با وقت‌کشی افراد دیگری را فرستاد که نهایتاً خشم هولاکو شعله‌ور شد و رو به سوی بغداد حرکت کرد (همان؛ ابن‌الفوطی، ۱۳۸۱: ۱۸۹). اینها وقایعی است که مورخان نسل اول، بر آن تأکید کردند، ولی ابن‌خلدون از کنار آنها به‌سادگی گذشت. از نکات عجیب دیگر این است که اگر کینه ابن‌علقمی به خلیفه و حکومت سبب دعوت او از هولاکو برای فتح بغداد بود، او باید می‌کوشید خلیفه اولین قربانی این حادثه باشد، اما

این مورخ تصریح می‌کند که ابن‌علقمی برای او درخواست امان کرد: «و (گمان می‌کرد) همان‌طور که هولاکو سلاطین روم را در سرزمین‌هایشان ابقا نمود، خلیفه را نیز بر خلافتش ابقا می‌کند» (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۶۶۲/۳-۶۶۳). به هر حال، ابن‌خلدون نیز هیچ اشاره‌ای به نقش داشتن نصیرالدین طوسی در سقوط بغداد ندارد.

نظر کلی غسانی (۷۶۱-۸۰۳ ه.ق.) در *العسجد* نیز در باب حادثه بغداد نه فقط تفاوتی با نظر ذهبی ندارد، بلکه الفاظ او درباره مقصر اصلی بودن ابن‌علقمی در بعضی سطور کتاب تقریباً عین کتاب *تاریخ الاسلام* است (غسانی، ۱۹۷۵: ۶۲۷). او تحلیل مختصری از اوضاع خلیفه و درباریان دارد و تلویحاً حکومت خلیفه را ظالمانه معرفی می‌کند. غسانی نیز مانند ذهبی تفکر ضدشیعی داشته و ریشه خیانت ادعایی ابن‌علقمی را شیعه‌بودن او اعلام می‌کند. با این دیدگاه، طبیعی است هر شیعه‌ای که از نظر او در این ماجرا مقصر بوده باشد، نمی‌تواند از قلمش ساقط شود، اما او هیچ اشاره‌ای به نقش نصیرالدین طوسی در این ماجرا ندارد.

ابن‌تغری (۸۱۳-۸۷۴ ه.ق.) در *النجوم الزاهرة* (ابن‌تغری، بی‌تا: ۴۷-۵۱) و سیوطی (۸۴۹-۹۱۱ ه.ق.) در *تاریخ الخلفاء* (سیوطی، ۱۴۱۱: ۷) نیز مشابه غسانی بدون کم و کاست و بعضاً عین کلمات، مطالب دیگران را بدون تحلیل نقل می‌کنند، ولی نامی از نصیرالدین طوسی نمی‌برند.

بررسی نگاشته‌های متأخران از میرخواند تاکنون

با توجه به دوربودن میرخواند (۸۳۷-۹۰۳ ه.ق.) و نوه‌اش خواندمیر (۸۸۰-۹۴۲ ه.ق.) از حادثه و وضوح تأثیرپذیری آن دو از وصاف (وصاف، ۱۳۳۸: ۳۰-۳۱؛ میرخواند، ۱۲۶۶: ۷۲؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲۳۸/۲؛ حائری، ۱۳۳۸: ۱۱۸) می‌توانستیم از عرضه دیدگاه‌های آنها بی‌نیاز باشیم، ولی به اعتبار شیعه‌بودن و مأخذ قرارگرفتن نوشته‌های آن دو برای تعداد چشمگیری از آیندگان، دیدگاه‌هایشان به شکلی نقطه عطف محسوب می‌شود و در خور بررسی است. میرخواند بدون توجه به فاصله زمانی از ملازم‌کردن نصیرالدین طوسی (میرخواند، ۱۲۶۶: ۷۰) تا زمان تصمیم هولاکو برای فتح بغداد، که حدود یک سال است، جایگاهی را که نصیرالدین طوسی بعداً به دست آورده بود، برای این زمان ترسیم می‌کند و درباره مشورت با او برای فتح بغداد می‌نویسد:

رفع اتهام از نصیرالدین طوسی در سقوط خلافت عباسی و قتل آخرین خلیفه عباسی / ۹۱

ایلخان در این باب از خواجه نصیرالدین محمد طوسی که در ملازمت او به درجه رفیع و مرتبه بلند رسیده بود و در تقرب از ابنای زمان در گذشته مشورت نمود و از اوضاع فلکی و دلایل نجومی استکشاف فرمود. خواجه بعد از تسییر در طالع و تقویم کواکب و تحقیق نظرات عرضه داشت که از تشکیلات انجم چنان معلوم می‌شود که استخلاص بغداد بی مزید تحمل کلفت و مشقتی بر دست مواکب منصور میسر خواهد شد. زیرا که مدت امامت و خلافت عباسیان انقراض یافته و سرآمده و هولاکوخان خواجه نصیر را در این حکم مصدق داشته، با دلی ثابت و ضمیری منسرح فرمان داد تا لشکریان اسباب یورش بغداد را آماده سازند (همان: ۷۲).

او با استفاده از ادبیات و صاف (وصاف، ۱۳۳۸: ۳۰/۱-۳۱) بر تورم آن می‌افزاید و سندی برای آن بیان نمی‌کند و می‌گوید هولاکو او را در این حکم مصدق داشته و تمام رفع تردیدهای هولاکو را به جملائی پیوند زده که به نصیرالدین طوسی نسبت داده است. بر فرض اینکه بتوان به دلیل نزدیک‌بودن دوره وصاف به حادثه، اضافاتش را پذیرفت، اضافات متأخران به عنوان خبر و با انقطاع دوران تاریخی، ناپذیرفتنی است و تورم در خبر محسوب می‌شود.

خواندمیر نیز با جد خود هم‌عقیده بوده و ذیل عنوان «انهدام خلافت خلفای بنی‌عباس» در کتاب *تاریخ حبیب السیر*، تسخیر بغداد به دست هولاکو را با نظرخواهی از نصیرالدین طوسی می‌داند، هرچند از تصمیم پادشاه مغولان «منکوقاآن» برای نابودی اسماعیلیان و فروپاشی حکومت خلافت عباسی حداقل از پنج سال قبل از حادثه گزارش می‌دهد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲۳۸/۲) و مدعی می‌شود: «هلاکو بنا بر استصواب خواجه تسخیر بغداد را پیشنهاد همت ساخته، عنان بدان صوب انعطاف داد» (همان). این اعلام نظر خواندمیر مستند آیندگان قرار گرفت. از آنجا که خواندمیر علی‌رغم بُعد زمانی تا زمان حادثه، برای ادعای خود سندی ذکر نکرد، نمی‌توان از نظر علمی به آن اعتماد کرد.

قاضی نورالله شوشتری (۹۵۶-۱۰۱۹ ه.ق.) در *مجالس المؤمنین* کلام خواندمیر را در نقش داشتن نصیرالدین طوسی در حادثه بغداد با لحاظ تعصب شدید خلیفه و مقابله

نصیرالدین طوسی با آن تکرار می‌کند (مرعشی شوشتری، ۱۳۹۳: ۵۰۹/۴-۵۱۰). خوانساری از علمای قرن سیزدهم نیز می‌گوید هولاکو در تمام امور کلی بر اساس و اجازه نصیرالدین طوسی عمل کرد (خوانساری، ۱۳۹۲: ۳۱۵/۶). به نظر می‌رسد این جمله آمیخته با اغراق باشد. زیرا بدیهی است اگر نظر نصیرالدین طوسی تا این حد برای هولاکو محترم بود، هرگز دستور تخریب حرم حضرات موسی بن جعفر و امام جواد (ع) صادر نمی‌شد و نصیرالدین طوسی مانع از آن تخریب و همچنین مانع از کشتار بزرگان شیعه می‌شد. خوانساری که با حادثه چند قرن فاصله دارد، بدون عرضه مدرک ادعا می‌کند محقق طوسی هولاکو را برای فتح بغداد ترغیب کرد و او نیز تصمیم به فتح بغداد گرفت و خلیفه را مستأصل کرد (همان: ۳۱۵-۳۱۶).

دیدگاه‌های برخی از معاصران

جی. آ. بویل در تاریخ ایران کمبریج سخنان رشیدالدین را تکرار می‌کند، ولی تحلیل او مشابه خواندمیر است. در تحلیل او نکته‌ای جلب توجه می‌کند، مشعر بر اینکه هولاکو ابتدا با برانداختن اسماعیلیان سنی‌ها را خوشحال کرد و سپس تصمیم گرفت ضربه نهایی را به سرچشمه مذهب اهل سنت، یعنی خلافت عباسی، فرود آورد (بویل، ۱۳۶۶: ۳۲۵-۳۲۶). او اشاره‌ای به اصل مأموریت هولاکو برای فتح کامل ایران و عراق و سایر ممالک تحت نفوذ خلافت، اعم از سنی‌نشین و شیعه‌نشین، ندارد.

علی‌اکبر ولایتی دوستدار تاریخ اما نامورخ، از نظرگاه تمجید از ظلم‌ستیزی ایرانیان، و البته گذرا، نقش نصیرالدین طوسی را در اسقاط خلافت بنی‌عباس پذیرفته، ولی کلام خود را به هیچ منبعی مستند نکرده است (ولایتی، ۱۳۹۰: ۷). مدرس زنجانی هم فقط حدود پنج صفحه از ترجمه رساله واقعه بغداد از نصیرالدین طوسی را ثبت کرده و به ماجرا نپرداخته است (مدرس زنجانی، ۱۳۷۰: ۱۳۵-۱۴۰). مدرس رضوی نیز، برخلاف بعضی‌ها که جایگاه نصیرالدین طوسی را تا حد وزارت بالا بردند (ابن‌قیم، ۱۳۵۷: ۲۶۷/۲) معتقد است او در کارهای دولتی دخالت نمی‌کرد و بیشتر اوقات خود را به مطالعه و تألیف کتب و تدریس می‌گذراند و اگر احیاناً با او مشورتی می‌شد، ناگزیر مصلحت را اظهار می‌کرد و در اختیارگرفتن اوقاف را نیز در همان مسیر علمی نصیرالدین طوسی آورده است (مدرس رضوی، ۱۳۷۰: ۸۱-۸۲).

از تحلیل‌های اقبال آشتیانی استفاده می‌شود که او دقیق‌تر به مسئله توجه کرده و به عوامل داخلی و خارجی فروپاشی خلافت اشراف داشته و ساحت نصیرالدین طوسی را از اتهام مبرا می‌داند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۱۷۹-۱۸۹). از نظر او، زمانی تحلیل نظر حسام‌الدین منجم از نصیرالدین طوسی خواسته شد که هولاکو تصمیم حرکت به سوی بغداد را گرفته بود، اما به هر حال نصیرالدین طوسی نیز نظر علمی خود را بیان کرد و هولاکو به گفتار آن منجم گوش نداد و بغداد را گرفت، بدون آنکه فساد ظاهر شود (همان: ۱۸۹).

ادوارد براون انگلیسی از کسانی است که حرمت قلم را حفظ نکرده و صریحاً نصیرالدین طوسی را خائن و منافق معرفی می‌کند. او در این بحث همانند ابن تیمیه و ابن قیم مستقیماً حکم صادر کرده و خود را نیازمند دلیل ندانسته است (براون، ۱۳۶۷: ۱۴۴/۲). مشابه این ادبیات بی‌ضابطه از شیرین بیانی نیز دیده می‌شود؛ تحلیل او از عملکرد نصیرالدین طوسی روح ملی‌گرایی ایرانی و مذهبی دارد که در قالب ضدیت با اعراب و تشکیل حکومت مستقل از آنان با حفظ اسلام و مذهب تشیع بیان شده است (بیانی، ۱۳۷۰: ۳۰۴/۱). او می‌گوید: «شاید بتوان به جرئت ادعا کرد که در براندازی دستگاه خلافت عباسی خواجه نصیرالدین طوسی نقش سیاسی را بر عهده داشته است، و تقریباً همه منابع به صراحت بر این موضوع متفق‌اند» (همان: ۳۰۵)؛ و نتیجه می‌گیرد: «او سرانجام نیز در این زمان دست تشیع از آستین مغول به درآمده و کار را یکسر کرده» (همان).

باید از او پرسید منظورش از اتفاق منابع کدام است که هیچ محققى نمی‌تواند آن را در منابع اولیه ملاحظه کند؟ رگه‌های این ادعا را می‌توان به اشاره و صاف نسبت داد که نزدیک به حادثه ولی در متن آن نبوده، و از این‌رو حائری حتی کتاب‌های متقدم بر او را در منابع دست یکم قرار نداده است (حائری، ۱۳۶۸: ۱۱۱). از طرفی و صاف نیز نسبت صریحی به نصیرالدین طوسی نداده است. در عصر او، ابن تیمیه بدون اتکا به موازین علمی، دینی و اخلاقی و با کینه تمام علیه شیعه، با اعلام اینکه خواجه زناکار و بی‌نماز و قاتل دانشمندان بوده، به علم و قلم توهین کرده است (ابن تیمیه، بی‌تا: ۴۴۵/۳-۴۵۲) و پیروان اعتقادی او مانند ابن‌قیم، سبکی و ابن‌عماد بر حجم این توهین‌های بی‌دلیل و ضدعلمی افزوده‌اند. کسی در منابع دست اول نظر بیانی را تأیید نمی‌کند. در منابع دست دوم نیز به جز سخن گفتن از جلسه محاکمه‌مانندی که هولاکو تشکیل داد و رشیدالدین

همراه با خوف نصیرالدین طوسی، آن را مطرح کرده (رشیدالدین، ۱۳۶۲: ۷۰۶۲-۷۰۷) و اشاراتی که از مطالب و صاف استنباط می‌شود، چه کسی علیه نصیرالدین طوسی حرف زده است؟ و اگر منظور تکیه بر استناد مطالب خواندمیر و شوشتری و خوانساری باشد، مأخذ آن را باید نوشته‌های میرخواند دانست که منبع دست سوم یا چهارم محسوب می‌شود و علاوه بر انقطاع تاریخی، با منابع دست اول و منابع دست دوم نزدیک به دست اول، هر یک با گرایش‌های خود، بر تورمی که در حرف و صاف در مقایسه با ثبت رشیدالدین ملاحظه می‌شود، نیز افزوده‌اند. در میان نویسندگان معاصر نیز ادعای مذکور مردود است. مثلاً حائری با بررسی منابع اولیه می‌گوید:

تا آنجا که ما آگاهی داریم، کتاب‌های یادشده کهن‌ترین منابع آگاهی تاریخ‌نگاران در این زمینه می‌باشد و همان‌گونه که خوانندگان ملاحظه کرده‌اند نمی‌توان دلیل و نشانه‌ای از لابه‌لای آن نوشته‌ها درباره نقش مؤثر طوسی در یورش هولاکو به بغداد یافت ... تا آنجا که ما آگاهی نخستین تاریخی که مسئله یورش هولاکو را به شیوه‌ای به طوسی پیوند می‌دهد جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله است که در سال ۷۱۰ نوشته شده است ... هولاکو پیش از آهنگ به سوی بغداد دستوری از برادر خود، منگو قاآن دریافت کرد که بر بغداد یورش برد ... اما درباره موقع و پایه طوسی برعکس آنچه بسیاری از نویسندگان آورده‌اند وی نزد هولاکو، به‌ویژه پیش از گشودن بغداد، از نفوذ بسیار فراوانی برخوردار نبوده است (حائری، ۱۳۶۸: ۱۱۱-۱۱۴).

حسن امین نیز به صراحت اتهام به نصیرالدین طوسی را از جانب ابن تیمیه اعلام کرده و می‌نویسد:

به پندار ابن تیمیه، خواجه نصیرالدین طوسی یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های اسماعیلیان ملحد و از مشاوران و وزیران آنها است و کسی بود که فرمان قتل خلیفه عباسی را صادر کرد. ابن تیمیه برخلاف نص صریح تاریخ چنین پندارهایی دارد. چرا؟ به دلیل اینکه او می‌خواهد به هر وسیله‌ای به کسانی که منفور او هستند دشنام دهد ... بلکه ریختن خون، آبرو و عزتش، چه به وسیله شمشیر و چه به وسیله قلم، مباح است (امین، ۱۳۸۲: ۱۷۹).

کورانی نیز می‌گوید:

ابن تیمیه او را متهم می‌کند و می‌گوید که بودن او در کنار هلاکو، به این معنا است که او هلاکو را به حمله به بغداد واداشته و به او گفته که باید خلیفه مستعصم را بکشد. حتی ذهبی و ابن‌کثیر هم، با وی مخالفت کرده و از نصیرالدین دفاع کرده‌اند (کورانی، ۱۳۹۰: ۱۲۱).

جعفریان با تحقیقی فشرده اما جامع در بخشی از تحلیل خود می‌گوید:

در برابر مصادر اصیل در مورد فتح بغداد، پس از بررسی ملاحظه شد که با توجه به اینکه آنها نسبت به شیعیان موضع داشته‌اند با این حال هیچ‌کدام اشاره‌ای به نقش خواجه نکرده‌اند، این خود بهترین دلیل بر عدم صحت گفته امثال ابن تیمیه و متابعین او است (جعفریان، ۱۳۶۹: ۳۶۱).

او موضوع محل اتفاقی را که بیانی ادعا کرده، اشاره به نقل خواندمیر و قاضی نورالله شوشتری و استناد به گفته ابن تیمیه و نقل ابن‌قیم الجوزیه و سبکی می‌داند (همان: ۳۵۳).

به نظر می‌رسد بیانی علاوه بر تندکردن قلم درباره نصیرالدین طوسی، به شیعیان نیز کم‌لطفی کرده است و بهتر بود قلم را رها نمی‌کرد. اگر قرار بود دست شیعه از آستین مغول به درآید، آیا بهتر نبود نصیرالدین طوسی، هولاکو را تشویق می‌کرد تا مانند حملات قبلی مغولان به ایران و سایر سرزمین‌ها، تمام اماکن سنی‌نشین را به سرزمین سوخته تبدیل کند و مانع از تخریب حرم دو امام شیعه در کاظمین و قتل برخی از بزرگان شیعه شود؟ البته این‌گونه پاسخ‌ها نقضی است و چون بنای نگارندگان در پاسخ به شبهه به صورت حلی بود، از پاسخ‌های نقضی مانند تحریک کردن مغولان به دست دستگاه خلافت برای سرکوب خوارزمشاهیان در شرق اسلامی (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۲۰/۲) و التماس قاضی بزرگ دستگاه خلافت از مغولان برای ریشه‌کن کردن اسماعیلیان در ایران (مستوفی، ۱۳۶۴: ۲۸۱) و همکاری برخی از فرماندهان نظامی پناهنده شده خلیفه به مغولان (ابن‌العبری، ۱۹۹۲: ۳۷۲) و حضور طیف گسترده‌ای از شخصیت‌های علمی و اجتماعی و مذهبی اهل سنت در دربار هولاکو در آستانه سقوط بغداد خودداری شده است (ذهبی،

۱۴۱۳: ۲۲/۴۴؛ ابن العماد، ۱۴۰۶، ۱۱۱/۷؛ ابن طباطبا، ۱۳۶۰: ۴۵۳؛ امین، ۱۳۸۲: ۱-۱۷۶؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۳۰: ۳۶۳/۸؛ کورانی، ۱۳۹۰: ۸۶-۹۰). اگر استدلال ابن تیمیه و متأثران او را بپذیریم، مستندات تاریخی نگاشته شده با قلم‌های علمای سنی بیشتر علیه اهل سنت گواهی خواهد داد. آیا با این مستندات ابن تیمیه و پیروانش می‌پذیرند که اهل سنت به اسلام و مسلمانان خیانت کردند و موجب انقراض خلافت عباسی شدند؟ نظر نگارندگان این است که ابن تیمیه مسیر علمی را طی نکرده و فقط بذر کینه را پخش کرده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. تضمین داد.
۲. نک.: حائری، عبدالهادی (۱۳۶۸). *ایران و جهان اسلام با پژوهش‌هایی تاریخی پیرامون چهره‌ها، اندیشه‌ها و جنبش‌ها*، مشهد: آستان قدس رضوی، ص ۱۱۶.

منابع

- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۸۳). *تحریر تاریخ وصاف*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۷). *ترجمه تاریخ مختصر الدول*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ابن ابی الحدید المدائنی، عبدالحمید بن هبة الله (۱۴۳۰). *شرح نهج البلاغه*، تعلیق: الشیخ حسین الاعلمی، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، الطبعة الثالثة.
- ابن الاثیر، علی بن الکریم (۱۳۸۵). *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار صادر.
- ابن الوردی، زین الدین عمر (۱۳۸۹). *تاریخ ابن الوردی*، نجف: المطبعة الحیدریة.
- ابن ایوب الشافعی، اسماعیل بن علی (ابی الفداء) (بی تا). *المختصر فی اخبار البشر (تاریخ ابی الفداء)*، بی جا: المطبعة الحسینیة المصریة، الطبعة الاولى.
- ابن تغری بردی الاتابکی، یوسف (بی تا). *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة*، بی جا: المؤسسة المصریة للتألیف والترجمة والطباعة والنشر (طبعة مصورة من طبعة دار الکتب).
- ابن تیمیه، احمد ابن عبدالحلیم (بی تا). *منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدریة*، تحقیق: دکتر محمد رشاد سالم، بی جا: بی نا.
- ابن جوزجانی (منهاج السراج)، عثمان بن محمد (۱۳۶۳). *طبقات ناصری: تاریخ ایران و اسلام*، تحقیق: عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، چاپ اول.
- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد (۱۴۰۸). *دیوان المتبدل والخبر فی تاریخ العرب والبربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الاکبر (معروف به تاریخ ابن خلدون)*، تحقیق: خلیل شحادة، بیروت: دار الفکر، الطبعة الثانية.
- ابن طباطبا (ابن طقطقی)، محمد بن علی (۱۳۶۰). *تاریخ فخری*، ترجمه: محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم.
- ابن قیم الجوزیه، ابی عبدالله محمد ابن ابی بکر (۱۳۵۷). *اغاثة اللفهان من مصاید الشیطان*، تحقیق: محمد حامد الفقی، مصر: مطبعة مصطفى البابي.
- ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷). *البداية والنهاية*، بیروت: دار الفکر.
- ابن الکاظمی، علی بن محمد (۱۳۹۰). *مختصر التاریخ*، تحقیق و تعلیق: مصطفی جواد، بغداد: الحكومة.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۴). *تاریخ مغول*، تهران: امیر کبیر، چاپ هشتم.
- امین، حسن (۱۳۸۲). *اسماعیلیون و مغول و خواجه نصیرالدین طوسی*، ترجمه: مهدی زندیه، قم: مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی، چاپ اول.
- براون، ادوارد (۱۳۶۷). *تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی*، ترجمه: فتح الله مجتبابی و غلام حسین صدری افشار، تهران: مروارید، چاپ چهارم.
- بویل، جی. آ. (۱۳۶۶). *تاریخ ایران کمبریج، از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلیخانان*، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
- بیانی، شیرین (۱۳۷۰). *دین و دولت در ایران عهد مغول*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.

- جعفریان، رسول (۱۳۶۹). تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم.
- جوینی، محمد بن محمد (۱۳۸۵). تاریخ جهان‌گشای جوینی، تصحیح: محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب، چاپ چهارم.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۸). ایران و جهان اسلام با پژوهش‌هایی تاریخی پیرامون چهره‌ها، اندیشه‌ها و جنبش‌ها، مشهد: آستان قدس رضوی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن هماد الدین (۱۳۸۰). تاریخ حبیب‌الیسر، تهران: خیام، چاپ چهارم.
- خوانساری اصفهانی، میرزا محمدباقر موسوی (۱۳۹۲). *روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات*، قم: اسماعیلیان.
- الذهبی، محمد بن احمد (۱۴۱۳). تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والاعلام، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الکتب العربی، الطبعة الثالثة.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲). تاریخ اجتماعی ایران، تهران: نگاه، چاپ دوم.
- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۶۲). *جامع التواریخ*، به کوشش: بهمن کریمی، تهران: انتشارات اقبال، چاپ دوم.
- الزرکلی، خیرالدین (۱۹۸۹). *الاعلام قاموس تراجم لاشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمستشرقین*، بیروت: دار العلم للملایین، الطبعة الثانية.
- السبکی، عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی (بی‌تا). *طبقات الشافعیة*، تحقیق: عبدالفتاح محمد الحلو و محمود محمد الطنحی، بی‌جا: دار احیاء الکتب العربیة.
- السیوطی، جلال‌الدین (۱۴۱۱). *تاریخ الخلفاء*، قم: انتشارات الشریف الرضی، الطبعة الاولى.
- شیبانی (ابن الفوطی)، عبدالرزاق بن احمد (۱۳۸۱). *الحوادث الجامعة والتجارب النافعة فی المائة السابعة (رویدادهای قرن هفتم هجری)*، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- شیرازی (وصاف الحضرة)، فضل‌الله ابن عبدالله (۱۳۳۸). *تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار (وصاف الحضرة در احوال سلاطین مغول)*، تهران: چاپ افست رشیدیة.
- صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر (۱۳۵۷). *تجارب السلف*، تصحیح: عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتاب‌خانه طهوری.
- الصفدی، خلیل بن ابیک (۱۴۲۰). *الوافی بالوفیات*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى.
- العکری الحنبلی دمشقی، ابن العماد عبدالحمی بن احمد (۱۴۰۶). *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، تحقیق: الارناؤوط، دمشق، بیروت: دار ابن کثیر، الطبعة الاولى.
- الغسانی، ملک‌الاشرف اسماعیل بن عباس (۱۹۷۵). *العسجد المسبوک والجوهر المحکوک فی طبقات الخلفاء والملوک*، تصحیح: علی‌الحقانی، بیروت: دار التراث الاسلامی.
- الکتبی، محمد ابن شاکر (۱۹۵۱). *فوات الوفيات*، تحقیق: محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره: مکتبة النهضة، الطبعة الاولى.

رفع اتهام از نصیرالدین طوسی در سقوط خلافت عباسی و قتل آخرین خلیفه عباسی / ۹۹

کورانی عاملی، علی (۱۳۹۰). *خواجه نصیرالدین طوسی و مهار حمله مغول*، ترجمه: مریم کورانی، قم: دلیل ما، چاپ اول.

مدرس رضوی، محمدمتقی (۱۳۷۰). *احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی*، تهران: اساطیر، چاپ دوم.
مدرس زنجانی، محمد (۱۳۷۰). *سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی*، تهران: اساطیر، چاپ دوم.

مرعشی شوشتری، نورالدین شریف حسینی (۱۳۹۳). *مجالس المؤمنین*، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: ابراهیم عرب‌پور و دیگران، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول.
مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*، تحقیق: عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.

الملطی (ابن العبری)، غریغوریوس بن هارون (۱۹۹۲). *تاریخ مختصر الدول*، تحقیق: انطون صالحانی الیسوعی، بی‌جا: دار الشرق.

میرخوانده، میرمحمد (۱۲۶۶). *روضه الصفیاء*، بمبئی: چاپ سنگی.
ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۹۰). *نقش شیعه در فرهنگ و تمدن اسلام و ایران*، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.